

از شبانی تا تجارت

رهبران عالم و طبقه‌های بزرگی را برعهده دارند؛ وظیفه‌ای که با گرفتاری و محرومیت و شکنجه‌ها و بلاها، نمل و کشتن؛ خلاصه با انواع مصائب، نواوم آغوش است سنگینی و وظیفه و میزان سخت در طریق نیل مقصود؛ کاملاً با کیفیت و چگونگی هدایت که در نظر گرفته شده است، بستگی تمام دارد، باین معنی که هر گاه آئینی که بسوی آن دعوت میشود؛ یک آئین مادی باشد که با امسال‌طلبی انسان مطابقت دارد، قطعاً زحمت تبلیغ و رساندن آن کمتر خواهد بود، زیرا میل فطری در دل انسان یک نوع روح تسلیم در مقابل آن در شخص ایجاد نمیشاید بنابراین اگر فرض کنیم دینی دست‌پیروان خود را دوشهوات و خوشگذرانی باز بگذارد، بطور مسلم تبلیغ آن چندان زحمت نخواهد داشت.

امروز ملاحظه میکنیم که نفوذ مسیحیت در تمام دوردست دنیا که املاهی از سایر ادیان در آن نقاط نیست؛ زیاد است؛ یک دلیل آن اینست که مبلین مسیحی آزادی فردایی برای پیروان خود قائل میشوند و آنها را در بسیاری از شهوات آزاد میگذارند.

در اینصورت بیشتر مردم حاضر میشوند ندای آنها را لبیک گویند زیرا همه وجدان خود را راضی کرده‌اند (چون انسان فطرتاً آئینی میخواهد که همواره در مشکلات و مصائب بآن پناه ببرد) و هم در برابر هر گونه شهوات نفسانی آزاد و مجاز خواهد بود!

هر گاه شما امروز ببینید که باره‌ای از فرقه‌های منحرف که خود را در صفوف مسلمانان جای داده‌اند در میان افرادی کم و بیش رونق میگیرند، از این نظر است که دست مردم را در بسیاری از موارد و باز گذارده، و زحمت بسیاری از فراموشی را برداشته‌اند.

ولی هر گاه هدف شما؛ دوری از معاصی و شهواتی؛ دوری از ظلم و ستم؛ ثبات و

ابتدای زندگی در مقام بندگی خدا؛ پاکدامنی و عفت، تشکیل دهند؛ وظیفه مبلین آن آئین براتحاد شوارتز و سنگین تر خواهد بود؛ به سیاست از آنکه بهیفت برسد، جان خود را از دست میدهد.

پیامبران خدا جزء دسته دوم محسوب میشوند، و اساس آئینهای آسمانی را که دست تحریف بآن نرسیده است؛ یک سلسله وظائف سنگین تشکیل میدهد که کاملاً با هوی و هوسها مخالف است.

روی این حساب، شرط کامیابی رهبران الهی، صبر و بردباری؛ یعنی شکیبایی در برابر هر گونه نهمتها و ناسزا گوئیها؛ در برابر هر گونه آزار و اذیت، میباشد زیرا صبر و ثبات نسبی؛ در تمام مراحل مبارزه؛ شرط واقعی نیل به مقصود است؛ از این جهت نباید یکباره و واقعی از زیادی دشمن برترسد و عقب نشینی کند، نباید از کمی پیرو افسرده شود؛ نباید از هر بیش آمد ناگوار بیم و هراسی بدل راه دهد.

مادر تاریخ و سرگذشت انبیاء معصومین را میخواهیم که تصور آنها را با مردم عادی بسیار صعب و سخت است؛ ولی در واقع از نیروی شکفت انگیز معنوی آنان حکایت میشود، مثلاً در باره حضرت نوح چنین میخوانیم؛ گوی نهصد و پنجاه سال دعوت نمود و هیچکس این مبارزه و کوشش طولانی این شد که هشتاد و یک تن باو ایمان آوردند؛ یعنی در هر دوازده سال موفق شد که یک نفر را هدایت نماید؛

نیروی صبر و شکیبایی امریست که تدبیر جادو انسان بوجود میآید؛ باید استخوانی پیش آید که ناگوار باشد تا کاملاً روح و با امور سخت و سنگین آشنا سازد؛ پیش آمدهای ناگوار و تلخی لازم دارد؛ که بر اثر مدارت هر گونه محرومیت در نظر انسان سهل و آسان شود.

از اینجاست که ما در تاریخ میخوانیم که انبیاء قسمتی از عمر خود را پیش از رسیدن به مقام نبوت؛ در جوانی و شبانی گذرانده‌اند مدتی در بیابانها، دنیال تربیت حیوانات بسر برده‌اند تا نیروی شکیبایی در طریق تربیت انسان بدست آورند، و تمام مصائب و سختیها را آسان بشمارند، زیرا هر گاه شخصی توانست زحمات حیوانات را تحمل کند، که از نظر هوش و فهم با انسان قابل مقایسه نیستند، ناچار خواهد توانست هدایت گمراهان را که شالوده فطرت آنها را ایمان بخدا تشکیل میدهد بپذیرد.

آنچه بیان شد مضمون حدیثی است که در سفینه البحار در ماده «نشی» نقل نموده است

اینک من حدیث : ما بعث الله نبیا قط حتی یسترعیه الفقم لیعلمه بذلک و عیه الناس
بینهم اسلام نیز قسمتی از عمر خود را در همین طریق گذرانید ، و بسیاری از سیره نویسان
این جمله را از او نقل نموده اند که رسول اکرم (ص) فرمود :

ما من نبی الا وقد عری الفقم ؟ قیل و انث یارسول الله ؟ قال : انار عریتها لاهل
مکه بالقراریط : هیچ بینامبری بقیام نبوت نرسید مگر اینکه قیلا مکتی چوپانی نبوده
است ؛ عرض کردند ای رسول خدا ! شما نیز شبانی نبوده اید ؟ فرمود : بلی من مدتی
گوسفندان اهل مکه را در سرزمین «قراریط» میچرانیدم .

آری مردیکه باید با ابو جهلها و ابو لهبها مبارزه کند کسیکه میخواهد افرادیت و زبونرا
که اندازة شعور و ادراک آنها ، این بود که در برابر هر سنگ و چوبی خاشع میشدند ؛
تبدیل بافرادی نمایند که در برابر هیچ اراده ای جز اراده حق خاضع و تسلیم نشوند ؛ ایست
مدتها از طریق گوناگون ، درس صبر و ثبات را تمرین کرده باشد .

علت دیگر :

ما فکر میکنیم که علت دیگر نیز برای پیش گرفتن این وظیفه در کار بوده است و
آن اینکه : آزاد مردیکه در عروق او خون پاک غیرت و شجاعت ؛ میگرود ، دینش منظر
زورگویی زورمندان «قریش» ، تظاهر آنسان بر بی عقلی و ناپاکی سختو گرانمایند ، از آن
گذشته سر باز زنند و بیرو برای مردم از پرستش حق ، طواف در اطراف پشهای بیروح ،
پیش از پیش برای یک شخص فهییده ، ناگوار است ، روی این جهان ، آن حضرت ساه
زندگی خود را از میان اجتماع بیرون برده ، و مدتی در گوشة بیابانها ؛ دامن کوهها که
طبعاً از اجتماع کثیف آرزو زدودر بود بسربرد ، و در نتیجه خود را از آلام دومی که میفرمود
اوضاع وقت با آرزو بود ، تامل مدتی آسوده ساخت .

علت سوم :

انسان متفکر با مطالعه صفحه زیبای آسمان ، و اوضاع ستارگان ، و بوسیله دقت و
بردسی در باره گیاهان صحرا ، بصدها نشانه نظم و قدرت آشنا میشود ؛ توحید فطری خود
و با بر همین محکم علمی ، استوارتر میشاود ، پیامبران بزرگ بالینکه از آغاز آفرینش
قلوب آنان با مشتمل فروزان توحید روشن بود خود را از مطالعه در موجودات و عوالم هستی
بی نیاز نمی دیدند ، و از همین طریق آخرین درجات یقین و ایمان را سر میگرداند .

پیشنهاد « ابو طالب » :

ابو طالب که خود از اشراف مکه و بزرگ «قریش» بود و به سخاوت و شهامت و

مناهاه مطیع معروفیت داشت ، وضع وقت باز زندگی برابر زاده اش او را وادار نمود که برای
وی شنلی پیدا کند ، از این لحاظ به برادرزاده خود چنین پیشنهاد نمود : «خدیجه» دختر
خویند که از نوتمندان قریش است ، دامنه تجارت او تا بصرو حبشه کشیده شده دنبال
مرحله منی میگردد ؛ که زمام تجارت او را بپذیرد ، و از طرف او در کاروان بازرگانی
«قریش» شرکت جست ؛ و مال التجاره او را در شام بفروش برساند ، چه بهتر ؟ ای محمد ؛
خود را بوی معرفتی نمائی .

مناهاه و بلندی روح پیامبر مانع از آن بود که مستقیماً بدون هیچ سابقه و درخواستی ؛ پیش
«خدیجه» برود چنین پیشنهادی کند ، از این لحاظ به وی خود چنین گفت : شاید خود «خدیجه»
دنبال من بگردد ، از بر امید است او در میان مردم به لقب «امین» معروف است ؛ و هر گاه
آمادگی او بگوش «خدیجه» که از هر نظر بشخص امینی نیازمند بود ، میرسید ، با کمال
میل دنبال او میفرستاد ؛ اتفاقاً جریان نیز همینطور شد ، هنگامیکه «خدیجه» از مذاکرات
آنان آگاهی پیدا کرد ؛ فوراً ؛ کسی دنبال پیامبر فرستاد و گفت : چیزیکه مرا شبته تو
نموده است ، همان ، راستگویی ، و امانتداری و اخلاق پسندیده تو است ؛ و من حاضر دم
برابر آنچه بدیگران میدادم ؛ بتو بدهم و دو غلام خود را همراه تو میفرستم که در تمام مراحل
تو را بدرار تو باشند .

رسول خدا جریباز را برای عمومی خود بیان کرد ؛ وی در پاسخ چنین گفت : ان هذا
ارزق ساقه الله الیک ؛ یعنی این پیش آمد وسیله ایست برای زندگی که خدا آنرا بسوی
تو برسانده است .



کاروان «قریش» آماده حرکت شد ، مال التجاره «خدیجه» نیز در آنیان بود ؛ در
این هنگام «خدیجه» شتری راهوار و مقداری مال التجاره گرانبها در اختیار وکیل خود
گذاود ؛ و ضمناً دو غلام خود ستور داد ؛ که در تمام مراحل کمال ادب را بجای آورند ، و هر چه
او انجام داد ؛ ابداعتراض نمایند و در هر حال مطیع باشند .

بالاخره کاروان بقصد رسید ، و همگی در تجارت خود کامیاب شدند ؛ ولی پیامبر پیش
از همه سود برد ؛ و چیزهایی نیز ؛ برای فروش در بازار «تهامه» خرید .

کاروان «قریش» پس از پیروزی کامل ، راه مکه را پیش گرفتند ؛ جوان «قریش»
در این سفر برای بار دوم از دیار عباد و نمود گذشت ؛ ؛ سکوت مرگباریکه در محیط زندگی



رساله جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آن گروه سرکش حکمفرما بود، او را بیشتر بموالم دیگر متوجه می‌نمود؛ علاوه بر این خاطرات سفر سابق تجدید شد، پیادروزی افتاد که همراه موسی خود همین بیابان را پشت سر مینهاد، کلزوان «قریش» بسکه نزدیک شد؛ «میسره» رو بر مونسها نمود و گفت: چه بهتر شما پیش از ما وارد «مکه» شوید؛ و «خدیجه» را از جریان تجارت، و سود سابقه اینکه امسال نصیب ما گشته است، آگاه سازید؛ پیامبر اکرم؛ در حالیکه «خدیجه» در غرفه خود نشسته بود، وارد شد، «خدیجه» با استقبال او دوید، او را وارد غرفه نمود، پیامبر با بیان شیرین خود جریان کالاها را تشریح نمود، چیزی نگذشت که «میسره» وارد شد.

غلام «خدیجه» (میسره) آمد و راز این سفر دیده بود که تمام آنها گواه بر عظمت و معنویت «محمد امین (ص)» بود برای خدیجه موسی و تربیت کرد؛ از جمله اینکه «امین» بر سر موضوعی یا تاجر بی اختلاف پیدا نمود، آن مرد باو گفت به لات و عزی سوگند بخور؛ تا من سخن تو را نپذیرم، «امین» در پاسخ او چنین گفت: بست ترین و عقوبت‌ترین موجودات پیش من همان لات و عزی است که تو آنها را می پرستی، و نیز میسره اضافه نمود که در «بصری» «امین» بنظور استراحت زیر سایه درختی نشست در چنین هنگام، چشم‌های او که در سوومه خود نشسته بود، بامین افتاد، و آمد از من نام او را بر لبش چنین گفت: این هر دیکه زیر سایه این درخت نشسته است همان پیامبر است که در «نورات و انجیل» درباره او بشارت‌های فراوانی خوانده‌ام!



حال نوشتن بسیاری از حواشی این سفر که سره نویسان نیز «میسره» نقل کرده‌اند شودداری می‌توانیم، برای آگاهی از آن‌ها بهج ۳ بشارت‌ها و آواز مراجعه شود دنبال سخن را در باره ازدواج تاریخی پیغمبر اسلام (ص) با خدیجه دوشماره آینده خواهید خواند.